

از نگاه  
فریدون  
ایل بیگی

m.ilbeigi@yahoo.fr

نوشته ها و ترجمه های پراکنده



توضیح .

آلبر کامو نویسنده نامدار فرانسوی را باید از بزرگترین طراحان چهره انسان قرن بیست و فاجعه زمان او دانست . غرض از نقل اندیشه های دوران جوانی او تصدیق بلا تصور این اندیشه های کاموی جوان نیست کسان دیگری نیز در تصویر انسان قرن بیست سهم قابل تاملی دارند .  
کتاب هفته

کامو سوای دنیای خاص خویش ، یعنی دنیای داستانهای

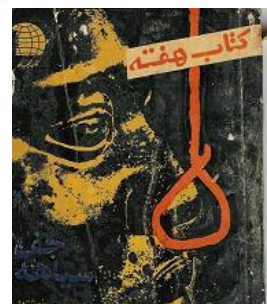
«طاعون» ، «بیگانه» ، «سقوط» ، و تحقیقات ادبی اش «عروسی ها» «تابستان» و کاوشهای فلسفی اش مانند «افسانه سیزیف» ، «انسان عاصی» و نمایشنامه های «کالیگولا» ، «حکومت نظامی» ، «عدالت ها» و «سوء تفاهم» دنیائی که پاره ای آنرا فوق العاده مثبت و آمیخته با خوشبینی (۱) ، وعده ای دیگر آنرا سخت منفی و بدبین (۲) یافته اند ، دنیای دیگری نیز دارد که مربوط به زندگی سیاسی اوست .



زندگی سیاسی کامو ، عملاً با انتشار روزنامه نبرد ، در سال ۱۹۴۴ آغاز شد . این روزنامه پس از دو سال تعطیل ، (سالهای ۴۶ و ۴۵) ، دوباره از سال ۱۹۴۷ انتشار یافت . مجموعه مقالات سیاحتی کامو ، بغیر از «نامه هایی به یک دوست آلمانی» و «خطابه های سوئد» (که یکی از آنها بفراسی ترجمه شده) ، سه جلد کتاب تحت عنوان «مطالب روز» می باشد که دو جلد اول آن مشتمل بر مقالاتی است که کامو بین سالهای ۱۹۵۲ - ۱۹۴۴ انتشار داده و جلد سوم آن مطالبی است که در بین سالهای ۱۹۵۸ - ۱۹۲۹ در مورد الجزایر نوشته شده است .

این دو جلد غیر از مقالات سیاسی حاوی پاره ای از نطق ها ، مصاحبه ها ، نقدهای ادبی ، مسائل فلسفی سیاسی و مسائل مربوط به مسیحیت می باشد

کامو در این سلسله مقالات ، انسانی است که با همه وجود خویش به انسان و انسانیت عشق می ورزد . مبارزات عمیق ملت فرانسه را در راه آزادی میهن و رهبری از اشغالگران می ستاید . مانند آنها از شکنجه و فلاکت رنج می برد ، و از مبارزه و فریادهای بیروزی به جنب و جوش می افتد و بالاخره فریاد شادی سر میدهد .



کامو در مقدمه مقالات مزبور می‌نویسد: «این کتاب خلاصه‌ای از تجربیات يك نویسنده و زندگی چهارساله مردم کشور اوست» و در جای دیگر آنرا تراژنامه زندگی چندساله مردم کشورش می‌خواند. کامو می‌گوید: (پاره‌ای از این مقالات را امروزه جز با ملال و دل بهم‌زدگی نمی‌توانم از نو بخوانم.) معذک برای آنکه طرز تفکر آن روزگار را صادقانه نشان دهد از نقل آن ابا نکرده است.

کاموی واقعی را از ورای مقالاتش بهتر می‌توان شناخت.

(دو انسان روبروی هم قرار می‌گیرند، یکی از آن دو، خود را آماده می‌کند که ناخن‌های آن دیگری را که در مقابلش ایستاده و چشم در چشم او دوخته از ریشه بکشد).

مقاله «دوران سرشکستگی»

(آدمهائی مثل من می‌خواستند در دنیائی زندگی کنند که نه تنها دیگر انسان خودکشی نکند (مگر ما دیوانه هستیم) بلکه آدمکشی امر مشروعی نباشد... در دنیائی که ما در آن زندگی می‌کنیم، آدمکشی امر واقعا امری مشروع شده، اگر نخواهیم به این تنگ کردن نهیم باید آنرا دگرگون کنیم. اما پیداست که انسان بدون آدمکشی قادر به دگرگون کردن آن نیست. خودما که می‌خواهیم آدمکشی را ممنوع کنیم، ناچار می‌شویم آدم بکشیم و ادامه اینکار باعث می‌شود که بیشتر بورطه دلهره و وحشت بیفتیم. بگمان من باید در این مسئله تعمق کرد... آنچه مرا در میان مشاجرات قلمی، تهدیدها، ظهور جبر و زور، بیشتر تحت تاثیر قرار میدهد، حسن نیت همگانی است. چه چپ و چه راست، عقیده دارند که موجودیشان برای خوشبختی انسان است معذک این تفارن حسن نیت به ایجاد محیطی منجر می‌شود که در آن باز هم آدم‌کشته می‌شود، تهدید می‌شود، شکنجه می‌بینند! چنین محیطی خود را برای جنگ آماده می‌کند و در آن حتی کلمه‌ای برخلاف میل سردمداران نمی‌توان ابراز کرد اگر کسی این اصل را زیر پا بگذارد، باید منتظر توهین و تعریس باشد و یا تهمت خیانت را بجان بخرد... بدینجهت اگر گمان بریم که هیچ انسانی، انسان دیگر را نخواهد کشت. مطلقا تصور باطل کرده... بخصوص وقتی بخواهیم که دیگر آدمکشی مشروع نباشد. این تک که طرز تفکر مارکسیستی و سرمایه‌داری به نیت پیشرفت و ترقی بستگی دارد، به نتهی درجه خیالی است باطل و واهی. هرکدام از این ملاکهای سیاسی بیهوده معتقدند که اصولشان برای ایجاد تعادل جامعه امری اجتناب ناپذیر است. و تازه هر دو بتدریج در صدد برآمده‌اند برای ما انسانها ارزش و اعتبار فوق‌العاده قائل شوند...)

مقاله «رهانیدن جان»

وقتی که پاریس از نیروی اشغالگران خالی می‌شود، کامو در منتهای خوشحالی می‌نویسد

(... از این نظر، خبر پیروزی سلاحها چندان خوشحال‌کننده و بیروزمندانانه نیست که هم‌اکنون در میان ما، دوستان ناقص‌العضو باشکم دریده و چشمهای له‌شده از قنداق تفنگ وجود دارند...)

مقاله «دوران سرشکستگی»



# قرن وحشت

قرن هفدهم قرن ریاضیات بود ، قرن هیجدهم قرن فیزیک و قرن نوزدهم قرن زیست‌شناسی ، قرن بیستم ، قرن وحشت است. بمن اعتراض خواهید کرد که چرا وحشت را جزو علوم آورده‌ام . ولی مطلب سراینست که علم در آغاز به‌خاطر «ساختن و آفریدن» بوجود می‌آید ، ولی همینکه آخرین مراحل دوران «نظری» خود را میگذراند و میخواهد بصورت عمل درآید ، ماهیت اصلی‌اش را تغییر می‌دهند و در مرحله‌ای که باید بکار ساختن و کمال‌رود ، برای انهدام و ویوانی جهان بکار گرفته میشود . اگر وحشت فی‌النفسه نتواند مانند علم قابل توجه باشد ، تردیدی نیست که اینک بصورت یک فن درآمده است .

نتیجتاً در دنیائی که ما زندگی می‌کنیم ، آنچه بیشتر متاثرکننده است ، اینست که بسیاری از انسانها(نه همه‌شان) خود را از نعمت آینده بی‌بهره کرده‌اند . زندگی بدون پرتو آینده و امیدشکفتگی و پیشرفت ارزشی ندارد . در کنار دیواری فریستن زندگی سنگ‌هاست .....

طبعاً ، برای اولین بار نیست که انسان خود را درمقابل آینده‌ای مطلقاً مسدود می‌یابد درگذشته معمولاً با گفتار و فریاد ، برآن غلبه می‌یافت . آنرا با ارزشهای دیگری که امیدوارشن می‌ساخت ، بخود می‌خواند . اما امروز ، دیگر

هیچکس حرف نمی‌زند ( بجز آنهایی که گفته‌هایشان را تکرار می‌کنند ) دلیلش اینست که لابد جهان با قدرتهای کور و کوری رهبری می‌شود که نه به فریاد اعتراض، که به پند و اندرز و نه به زاری و التماس، بهیچ‌کس و هیچ‌چیز، گوشش بدهکار نیست. تصور روزگاری که پشت سر گذاشته‌ایم، چیزی را در ما درهم شکسته و ویران کرده است، و این چیز اعتقاد جاودانه انسانی است که پیوسته کوشیده این فکر را در مغز خود بگنجانند که « يك انسان می‌تواند بطور غیر انسانی، بسری انسان دیگر اسلحه بکشد، در همانحال با او بزبان آدم حرف بزند ».

ما بهتان زدنها، و ذالت‌ها، آدمکشی‌ها، را به چشم دیده‌ایم و هیچگاه لزومی نداشت که معتقد شویم کسانی که دست به چنین اعمالی زده‌اند، از تکرار و ادامه آن چشم پوشیده‌اند، آنها به حقانیت خود ایمان داشتند، چرا که انسان به يك نوع اشتغال فکری که بازگوکننده طرز تفکری باشد، اعتقاد نداشت.

گفت و گوی ممتد انسان در حال قطع شدن است، و او که نمی‌تواند اعتقادی داشته باشد، مسلماً به دام وحشت می‌افتد. در کنار مردمی که حرفی نمی‌زدند - بدلیل اینکه آنرا بی‌فایده می‌دانستند - توطئه پنهان و سکوت گسترده‌شد. کسانی که گرفتار وحشت شده بودند، توسط کسانی که به خودشان کاملاً حق میدادند که در درون این وحشت پنهان شوند، بر این توطئه سکوت صحه گذاشتند. و همچنین کسانی که از این امر بهره‌برداری میکردند، بر این آتش افروخته بیشتر دامن می‌زدند در هر حال وحشت به صورت فنی درآمده است. طبیعی است که در بین وحشت بسیار گسترده‌ای که بنام جنگ همه را در بر میگیرد و بین اضطراب ناشی از نحوه عقاید محرب ما باید در میان وحشت و دلهره زندگی کنیم. مادرشکم این معرکه زندگی میکنیم بدلیل آنکه دیگر اعتقادی وجود ندارد، بدلیل آنکه انسان خود را بکلی از تاریخ کنار کشیده است و دیگر به هیچ‌وجه من‌الوجود نمی‌تواند بظرف آن کشیده شود ... و از همینجاست که خود را در نقطه مقابل زیبایی جهان و جذبه چهره‌ها، می‌بیند. چونکه ما در دنیای مجردات، دنیای میزها و ماشین‌ها، دنیای افکار مطلق و دنیای اصول لایتغیر مسیحیت زندگی می‌کنیم. ما در میان مردمی که مطلقاً خود را در هر موردی حقی می‌دانند، در حال خفقان هستیم. برای همه افرادی که زندگی جز گفت و شنود





و دوستی نیست این سکوت بمنزله پایان دنیاست.  
برای رهایی از این وحشت ، باید ابتدا قدرت  
تفکر و تأمل را بدست آورد و بعد فکر و تأمل را به حرکت  
واداشت . اما طبیعی است که وحشت فضای مساعدی برای  
تفکر و تأمل ایجاد نمی کند .

من عقیده دارم که در چنین موقعیتی ، بجای اینکه  
«وحشت» را سرکوفت بزنیم باید بعنوان ضروری ترین مسائل  
درصدد چاره جوئی و خلاص از آن برآئیم . در حال حاضر  
هیچ مسئله ای مهم تر از این موضوع نیست که این گرفتاری ،  
دامنگیر عده بی شمار از مردمی است که جبر و زور و دروغ بحد  
اشباع آنها را بیزار نموده است . این مردم امیدهای بزرگ  
خود را از دست داده اند و از اسلحه کشیدن بروی هموطنان  
خویش منزجر شده اند آیا باز ممکن است بهمان سیاق بتوان  
آنها را اقناع کرد ؟

با اینهمه ، این سرگردانی که ترجمان اصلی زندگی  
توده های بزرگ انسانی شده است آنان را برآن داشته که  
بهیچ سوئی گرایش نیابند و یا در راهی که به اجبار و اکراه  
برگزیده اند ، کشانده شوند . اینان درانتظارند که به بینند  
چگونه این مسلکهای سیاسی واقعیت وجودی خویش را  
به اثبات می رسانند ، اما بهر حال این دو طبقه ، یعنی ، آنهایی  
که بهیچ سوئی نمی گروند ، و آنهایی که به اجبار و اکراه برای  
کشانده می شوند ، دیگر بهیچ وجه راضی نمی شوند که آدم کشی  
را - چه انفرادی و چه دستجمعی - بپذیرند . اینها آدمهای  
بی تاج و تختند و این گونه انسانها قادر نیستند حقیقت دید  
خود را باز شناسند اما نمیتوانند چون وحشت ، قلمرو مساعدی برای  
درست فکر کردن ایجاد نمی کند ، بنابراین راهی نیست جز  
کنار آمدن با آن .

برای کنار آمدن با وحشت ، باید دید که چه چیزهایی  
انسان را بخود می خواند و چه چیزهایی او را از خود می راند.  
وحشت به همان چیزها تکیه می کند . در دنیائی که قتل نفس  
عمل مشروعی بنظر می رسد و زندگی انسانی ارزش و اعتبار  
خود را از دست داده ، این مهمترین مسئله بشمار میرود.  
قبل از پرداختن به هر مطلب دیگر باید به این مسئله توجه  
داشت و بحل آن پرداخت . قبل از توجه به هر مسئله دیگر  
باید امروز به این سؤال پاسخ داد : « آیا میخواهید مستقیم ،  
یا غیر مستقیم ثقله شوید ؟ جواب باید بی تردید مثبت یا  
منفی باشد ....

ترجمه : فریدون ایل بیگی



